

تکمله

ایضاحی بر مقاله از عسگر گاریچی تا سعید عسگر

dariushsajjadi@yahoo.com

بازتاب مقاله «از عسگر گاریچی تا سعید عسگر» و واکنش‌های مثبت و منفی که عموماً از جانب جوانان نسبت به آن مقاله صورت پذیرفت تا حدود زیادی نقطه نظرات ارائه شده در آن مقاله را تأیید کرد. صرف نظر از ایمیل‌های ارسالی و اظهار نظرهایی که در وبلاگ‌های مختلف در تأیید مدعاهای آن مقاله نگاشته شد، نقطه نظرات مخالفان تأیید محکمتری از موافقان را در بطن خود پنهان داشت!

امهات ادعا شده در مقاله «از عسگر گاریچی تا سعید عسگر» عطف توجه به پنج نکته بود:

- پرخاشگری و واکنشی جوانان نسبت به برخوردهای تحقیرآمیز حکومت.
- فقد عنصر تعقل و آگاهی و تکیه بر کنش‌های هیجانی و احساس‌گرایانه در جوانان.
- نیاز فطری و ذاتی و مشروع جوان به جلوه‌گری.
- تأکید بر خاستگاه و ماهیت اجتماعی مطالبات جوانان قبل از مطالبات سیاسی در حوزه فراغتهای مشروع و ژنتیکی.
- افول نگاه آرمان‌خواهانه و اخلاقی‌گرایانه نسل جوان.

گوهر ادعای مطروحه در مقاله مزبور آن بود که در فهم رفتارهای نسل جوان باید به روان‌کاوی شخصیتی وی بها داد و این جوان اکنون از سیاست بعنوان قابل دسترس‌ترین کاریز بمنظور ارضای ذات جلوه‌گرانه و تحقیر شده خود در حوزه مناسبات شخصی و اجتماعی بهره می‌برد.

در یک وضعیت ثرمال و سامانمند برای جوان حضور در معیت محبوب در یک بعد از ظهر دل‌انگیز در یک کافی‌شاپ و اختلاط بر سر رمانهای میلان کوندرا! در کنار صرف یک فنجان کاپوچینو بسیار دل‌انگیز تر و شوق‌آورتر از مشارکت در میتینگ‌ها و تجمعات سیاسی خشونت‌آمیز است.

در جامعه‌ای که تحریکات معترضه بعضاً خشن سیاسی بالذات از جذابیت بیشتری برای جوان برخوردار باشد باید آن جامعه را نابسامان و جوان آن جامعه را نامتعارف تلقی کرد.

هر چند مشارکت سیاسی نافی وجوه شخصیت آرمانخواهانه جوان نیست اما مشکل از آنجائی آغاز می‌شود که حکومت با برخورد نامتساهلانه خود جوان را به سمت و سوی پرخاشگری اجتماعی روان‌نژادانه چه از نوع انصار حزب الهی و چه از نوع رپ مسلکی می‌کشد.

جوانی که پارسا کیشی آمرانه و خشن (سادیسیم مذهبی) را شیوه حضورش در جامعه قرار داده در ضمیر ناخود آگاهش در حال انتقام‌کشی از ناتوانی شخصیت خود در تأمین نیازهای اروتیک اش (Erotic) است و جوان دیگری که سیستم فرصت‌تأمین مطالبات اروتیک اش را از مسیرهای مشروع نمی‌دهد می‌کوشد با ظهور مظلوم نمایانه در عرصه سیاسی (مازوخیسیم سیاسی) مطالبات خود را فریاد بزند.

نوع تعامل حکومت با جوانان است که جنس آرمانها و مطالبات و نوع عمل اجتماعی ایشان را تعریف می‌کند.

تفاوت جوان دهه ۷۰ ایرانی که دغدغه سروش را داشت با جوان دهه ۸۰ که بیشتر دغدغه گوگوش! را دارد مبین تفوق نیازهای اروتیک جوانان بر نیازهای پلتیک! ایشان است.

جوان در ورای پروسه معشوق‌گزینی اش، قبل از ارضاء جنسی، از کسب و افزایش اعتماد بنفس خود در خلال روند تصاحب معشوق حظ ذهنی بیشتری می‌برد.

اقبال جوانان به سروش دهه ۷۰ را نیز می‌توان در چارچوب جستجوی قرآنتی و قرآنت نابردبار و عبوس‌دین و رزان اروتیک ستیز تلقی کرد.

به تعبیر آرتور کستلر دختران انقلابی کمونیست، سیندرلایهائی هستند که در هیچ مجلس رقصی از ایشان دعوت به عمل نیامده و به تعبیر ویکتور هوگو دانشجویان خط اول مبارزه سیاسی ماریوس هانیند که کوزت افسانه‌ای خود را در ورای جلوه‌گریهای سیاسی خود می‌جویند!

ملامتی هم بر ایشان وارد نیست. بدنیاال‌تأمین نیازهای طبیعی و خدا داد و ژنتیکشان هستند.

جوانی که جبر زمانه! و خرده فرهنگ سنتی اش وی را قاصر از تأمین نیاز اروتیکش کرده، انتقام خود از زمانه را با خشونت ورزی می‌گیرد و جوان دیگری که حکومت راههای تأمین این نیاز مشروع وی را مسدود کرده، سیاست را وجه المخاصمه تأمین مطالباتش قرار می‌دهد.

پاسخ‌های تند و متلک‌گونه برخی از جوانان به مقاله «از عسگر گاریچی تا سعید عسگر» نمونه‌های جالب توجهی از روان‌نژندی سکشوال مخاطبان آن مقاله را در دسترس قرار می‌دهد:

جوانی تحت نام احسان با آدرس وبلاگ **الف مثل آزادی** در وبلاگ **سردبیر خودم** (Hoder) پرخاشگرانه به مقاله مزبور و نویسنده تاخته و اینجانب را فاقد شناخت از جوانان معرفی کرده در حالیکه همین جوان در وبلاگ خود و در همان روز ضمن تشریح درگیریهایی موجود در دانشکده اش شورمندانه خطاب به خوانندگان نوشته اش خبر داده که:

«... راستی با یه خبرنگار فرانسوی صحبت کردم !! (دلتون بسوزه دختر بود !!) خیلی حرفهای با حالی می‌زد! می‌خواست با چند تا از دانشجوها مصاحبه کنه منم چند تا از دوستانمو صدا کردم ... ازم خواست تا با چند تا از دخترها هم

صحبت کنه و در مورد حجاب از شون بپرسه !! منم که دیگه این چیزا خورا کمه !! سریع سه سوت زدم همه دخترا جمع شدن !! خودش هم خنده اش گرفته بود !! گفت مثل اینکه شما با دخترا ها بیشتر دوستید ؟؟ منم خواستم بهش بگم بر منکرش لعنت اما مترادف انگلیسی شو پیدا نکردم !!»
جوان دیگری به نام سهراب منش و با آدرس ویلاگ **سهراب** در همان Hoder نسبت به نویسنده مقاله «از عسگر گاریچی تا ...» اظهار نظری کرده که مبین شدت مخالفتش با مسائل مطرح شده در آن مقاله بوده. ایشان در پیغام خود گفته:

«این مردک یالغوز تمرگیده تو آمریکا و هم از توپره وزارت اطلاعات میخوره و هم از آخور هاشمی رفسنجانی. (آخرین نوشته اش که از اربابش هاشمی رفسنجانی مثال آورده بود هنوز تو گويا هست) بهش بگید هر کسی گفت نون و پنیر، تو یکی سرت رو بگذار و بمیر! کپک»

سهراب منش نیز که علی الظاهر مخالف محتوای مطالب مطرح شده در مقاله «از عسگر گاریچی ...» بوده در موقعیتی موضع پرخاشگرانه نسبت به اینجانب گرفته که ایشان نیز در همان روز و در ویلاگش در توصیف شخصیت خود ضمن قرار دادن تمثال دختر جوان و زیبا رونی در دست نوشته اش با اشاره به عکس آن زیبا روی! اظهار داشته:
هر چقدر که من بگویم، بالاخره یک روز اسیر یکی از این چشم و ابروهای مشکی خواهم شد! به هر حال تو خوشگلی دخترهای ایران که هیچ حرفی نیست. این چشم و ابروهای مشکی، چشم را نوازش میدهد! (ماشالله) قربان و صدقه رفتن های سهراب زاده نسبت به صاحب عکس مزبور در حالیست که در مقاله «از عسگر گاریچی ...» نیز بر این نکته تصریح شده بود که بخشی از انگیزه های پنهان جوانان در شهر آشوبی های سیاسی، جلوه گریهای اجتماعی بمنظور کسب پسند محبوب است.

جوان دیگری به نام سید رضا شکر الهی با آدرس ویلاگ **خوابگرد** در واکنش نسبت به نویسنده مقاله «از عسگر گاریچی ...» در ویلاگ Hoder مرقوم فرموده اند:
«با عرض پوزش ... کسی که به ما نر... ده بود... کلاغ کو... دریده بود!» (نقطه چینها جهت حفظ حرمت خوانندگان از اینجانب است)

نکته جالب توجه در خصوص این جوان آنست که ایشان مسقط الراس ویلاگ خود را چنین آراسته اند:
نگاه انتقادی سید رضا شکر الهی به فرهنگ و هنر و ادبیات (!) و لوگوی اختصاصی انی هم در ذیل آن قرار داده اند با این مضمون:

جایگاه ادبیات در تاریخ تمدن:
آنهایی که فکر شب و روزشان ادبیات است همواره با این سوال روبهرو بوده اند که اصلا در میان این همه هیاهو و غوغای جهان، آیا ادبیات اهمیتی هم دارد؟...

جوان مذکور در حالی به مقاله اینجانب آنچنان ادیبانه پاسخ داده اند و منکر مدعای بی اصلاتی اغتشاشات اخیر تهران توسط نویسنده مقاله «از عسگر گاریچی ...» شده که در فردای همان روز در ویلاگشان می آورند:
«اساسی ترین ویژگی فضای اجتماعی این روزها آشفتگی است. چه ما که در ایران هستیم و چه ایرانی های مهاجر همه به نوعی دچار آشفتگی در تحلیل هستیم. جالب است که این وضعیت در بین حاکمیت هم به وضوح دیده می شود ... برای دوستی که اظهار نگرانی کرده بود، این طور پیام گذاشتم که هیچ خبری نیست. همه ی تحرکات کورند و بی هدف. نه محوری در میان است و نه تمرکزی. نهادهای مدنی در ایران چنان سست شده اند که به هیچ وجه کارکرد محوری ندارند ... و از همه بدتر و مصیبت تر این که باز هم همچون گذشته های تکراری، مردم فقط می دانند که چه نمی خواهند. چه آن جوان نازی آبادی که شعار می دهد: "ابوالفضل علمدار، فلانی رو بردار" و چه آن دانشجویی که فریاد می زند: "فلانی، استعفا... استعفا". آشفتگی ذهنی در همه ی طبقات حکومت شونده و حکومت کننده و دشمنی شونده و دشمنی کننده، فعلا حرف اول را می زند. پس بهتر است به جای آن که خوشبین باشیم، نگران باشیم که تبعات بزرگ منفی این آشفتگی سرانجام دامن کدام یک از این طبقات را می گیرد؟»

جالب توجه آنکه همین نویسنده که با جمله هتاکانه خود معترض ادعای اینجانب مبنی بر مطالبات ژنتیکی (جنسی) و اجتماعی جوانان شده بودند چند روز بعد با وجد و شوقی زائد الوصف ضمن درج ترجمه فارسی بخش سانسور شده کتاب «شوخی» نوشته میلان کوندرا تحت عنوان «سکسنامه»! جزئیات کاملی از چگونگی عشق بازی دو تن از شخصیت های زمان مزبور را مو بمو در اختیار مراجعین به ویلاگش قرار داده و خود و دیگر مخاطبانش را بهره مند از یک حظ ذهنی شهوانی کرده!

جوانی ۲۹ ساله نیز با آدرس ویلاگ **شادی شاعرانه** طی مقاله ای تحت عنوان «اندیشه یانسه» با نگاه انتقادی به تحلیل بکار گرفته شده در مقاله «از عسگر گاریچی ...» جهت فهم اعتراضات جوانان، خطاب به اینجانب تذکر داده اند:
«شما به راحتی جوانان و زنان را بدون هدف و آرمان معرفی کرده و خواستار کنترل بیشتر آنها شده اید .. همین مقدار روح جوانی و خلافت و حرکت را نیز حتی برای روزنامه هایی که موفقیت آنها در بیداری و روشنگری، بر کسی پوشیده نیست و اینک در کالبد ویلاگها به شکلی واقعی تر بروز کرده است؛ تاب نیاورده و شماتت بر آنها می فرستید که میدان به جوانان جویای نام دادند. جوانان ما در طی این سالها، به طرز عجیبی سرعت داشته است. شکسته شدن تابوها و

چارچوب ها هرچند ممکن است در یک مدت زمان کوتاه اسباب تشنگی خاطر قائلین به فضایل را در پی داشته باشد .. اما نوید یک جامعه آگاه و خلاق را خواهد داد. این موهبتی بود که ناخواسته از طرف حکومت تقدیم جوانان شده است و در همین کش و قوسها و درگیرشدنها با فقه و خود و خدا و آرمان ، به یک آگاهی ناب و واقعی دست یافته است. یک آگاهی واقعی که آینده را تضمین خواهد کرد»

علی رغم تاکیدات نویسنده جوان «اندیشه پانسه» مشارالیه فراموش کرده اند که در تاریخ ۲۵ خرداد در وبلاگشان خود تا حدود زیادی مؤید عرائض اینجانب شده و گفته اند:

«یک واقعیت تلخ؛ در بوق و کرنا کردن واقعه کوی دانشگاه، تحریک باقی جوانان برای پیوستن به آنها ، بدون ارایه شناسنامه و مرامنامه واقعی و دست کم آگاه کردن آنها از سرنوشتی که در انتظارشان است، قربانی کردن جوانانی است که اکثراً ناآگاهانه وارد بازی می شوند. موش آزمایشگاهی کردن دانشجویانی که البته اکثراً دنبال یک جامعه سالم بوده و از حکومت فعلی به شدت عصبانید، کم کم حس اعتماد و علاقه آنها را از همه اهالی سیاست و فرهنگ زدوده و آنها را سیاست گریز و سیاست زده می کند . این همان ماجرابی بود که چهارسال پیش، بر ما روا داشتند و داشتید و آنچه نتایج اسفناک را در پی داشت. به هر حال هر کدام از گمانه زنیهای بالا و یا گمانه های دیگری که در ذهن می آید درست باشد یا نباشد این مساله خیلی بیفرنج است . قشر دانشجو و بخصوص دانشجویان بی پناه ساکن خوابگاه ، در هر صورت قربانی راحت الحلقوم و یا موشهای آزمایشگاهی پر نیرویی شده اند که بیشتر اوقات، ناآگاهانه ابزار می شوند»

علی الظاهر جوان دیگری به نام پولاد همایونی با آدرس وب لاگ [بایسداشگاه طی مطلبی تحت عنوان بدون مسمای: «از داریوش کبیر تا داریوش سجادی»](#) معترض مقاله «از عسگر گاریچی ...» شده و در بخشی از آن آورده اند:

«... از همه ی سمپاشی هایی که علیه دانشجویان می شود ، بدترینش مال داریوش سجادی است. این دوست گرامی جنبش دانشجویی را تا حد قلبان احساسات جوانان پایین می آورد ... آقای سجادی شما که می گوید جوان به اقتضای سنش محتاج جلوه گری است. کدام جوانی را در دنیا سراغ دارید که برای جلوه گری برود جلوی گلوله یا با دست خالی علیه گله های وحشی حزب اللهی به اعتراض برخیزد. اینها گل های سرسید جامعه ما هستند. دانشجو نامش با خودش است. آنها آگاهند و میدانند که هم سن هایشان در دیگر نقاط جهان چگونه زندگی می کنند»

هر چند ادعاهای نویسنده مقاله فوق از جهات عدیده ای قابل مناقشه است اما توجه ایشان را به چند پاراگراف پائین تر از وبلاگشان جلب می کنم که در همان روز و با اشاره به گزارش اخیر خبرگزاری رویتر مبنی بر رکورد شکنی جوانان ایران در مراجعه به سایتهای پورنوگرافی، ذیل مطلبی تحت عنوان «رویتر مستند سخن گفته ... اینترنت را به بیراهه نکشیم» ضمن گلایه از معترضین ایرانی نسبت به این خبر آورده اند

«به راستی معترضین ایرانی به دنبال چه هستند؟ آیا استناد گزارش رویتر به یکی از معتبرترین و محبوب ترین شمارنده های موجود در اینترنت تحریف واقعیت است؟ تا به کی باید با زدن سنگ آزادی بیان به فعالیت روانی ها و مجرمینی که با قبضه کردن اینترنت مسیر اطلاع رسانی آزاد را به بیراهه کشانده اند کمک کرد؟ آقایان و خانم های معترض به این گزارش همان ها هستند که در مقابل فیلترینگ سایت ها توسط دولت جمهوری اسلامی ایران مقاومت کردند و آن را ابزاری برای برخوردهای سیاسی دانستند. کافی است پای صحبت چند تن از مدیران فنی ISPها بنشینید تا دریابید Cache Server آنها چه حجم عظیمی از درخواست ها و بازدیدهای سایت های پورنو دریافت کرده اند که عموماً مخاطبان جوان (بین ۱۶ تا ۲۴ سال) داشتند. صبر کنید! نباید از اینکه ۴۰ درصد از وبگردی های ما به اینگونه پایگاه های اینترنتی مربوط می شود احساس شرمساری کرد ... فرصت را از دست ندهیم و به جای طرح تنوری وطنه و مقصر جلوه دادن دیگران به آینده وطنمان فکر کنیم» (!)

برخی دیگر از اظهار نظرات درباره مقاله از عسگر گاریچی تا سعید عسگر مندرجه در وبلاگ [Hoder](#) :

زها : عجب دوره و زمنه ای شده که حالا مجبوریم نظرات داریوش سجادی رو هم بخونیم!!!!!!

Amir : این آقا اکه دو تا کتاب فلسفه خونده بود انقدر ور نمیزد اصلا حالیش نیست ارزش اخلاقی از کجا میاد سنگینتر بود بگه جوونها دیگه اصلا به اون چیزهایی که من امیت میدم اهمیت نمیدند.

سعید : این همون شکاف بین نسل ها هستش. این آقا تقصیری نداره چون اصلا نمیفهمه ما چی میگیم تا بخواد نظر بده ziz : خب بچه مردم نظر داره دیگه چه کارش دارید.

Dariush : این بابا مست بوده اینا رو گفته؟ داریوش سجادی یا اصلاً نمیدونه وبلاگ چیه یا با تو پدر گشتگی داره، حسین جان. شعور هم چیز خوبییه. آقا نقش خودش رو در آینه وبلاگها دیده حالا ناراحت شده!

امیر از تورنتو : من نمیدونم چرا بعضی ها نمیتوانند بفهمند که اگه حرف نزنند خیلی سنگین ترند. یکی به این بابا که انگار ماشین عقاید سیاسیش تو بیست و پنج سال پیش متوقف مونده باید بگه آقا جان امروز جوانان در ایران به گونه

دیگری فکر میکنند و خواسته هایشان با تنوری های مشعشع جنابعالی خیلی متفاوت است. بعلاوه فکر میکنم جمهوری اسلامی و آقای خاتمی به اندازه کافی سفیر و سخنگو و وابسته به اصطلاح فرهنگی دارند و نیازی به ایشان و توجهات هوشمندانه(!) ایشان ندارند.

فرزین : آقای خوابگرد. ظاهراً شما جانی نشستید که به تناوب در معرض رید... شدن قرار داشته اید!!! آیا نمی خواهید بجای نقد مودبانه و درسته اظهارته فوق تجدید نظری در مکان خود کنید تا کمتر به شما بری... ند؟

خوابگرد: با عرض پوزش ... کسی که به ما نر...ده بود... کلاغ کو... دریده بود!

harf....sadegh bashid,khob rast mige dige...hala masalan agha kheili harf dorostie in : sss
ghabol nadarim bahse digarist..vali bisavadi va bitavajohi be begid ma in arzeshha ra
..akhlaghi to webloghamon mashhode arzeshhaie irani

پیروز : شاید تا حدودی؟! شاید؟ اما این آقا که چپ هم می زنه یک هم متوهمه!

shariati o aal e ahmad dar nostalgie jaame'eye motlagh in aaghaa hanooz mese : taraf
taarikh peyvaste. harfhaasham booy e raast geraayaan e zedde geraaye sonnati st ke be
javanan) be siaasat ro mide. javanan baayad mesle dar pas e pardeye) "voroode "avaam
.tazvir harf bezanan na rokk o bi parde aantor ke dar weblog haa minevisand riaa o
motlagh) tasavvor e ensaan e azaad (aazaad az daroon az gheyde dogm haa akhlaaghiaat e
slang' ro ke az ' larze bar badan e oo miandaazad va oo raa motehavve mikonad. dar zemm
khusoosiate zabaan e modern ast ro nehsaaneye fesaad midoone

دیونه : ممکن هست یک نفر قبل از اینکه محاکمه تموم بشه محکوم و جرم رو مشخص کنه؟ اخلاق رو تعریف کنه؟ و مهمتر توضیح بده به چه علت فردی به خودش حق میده چون نوع نگاه کردن فرد دیگه به دنیا و زندگی رو ضد اخلاق بدونه؟ اگر اینها معلوم شد بعد تازه معلوم میشه کی و چی ضد اخلاق هست! به قول شیخ شیراز: ریا حلال شمارند و جام باده حرام زهی طریقت و مسلک! زهی شریعت و کیش!

اروند : کل نوشته ایشان رو میشه در بسیاری از موارد درست دانست ولی در بین اینهمه ویلاگ فارسی شاید معدودی از اونها به نوشته های سیاسی می پردازند و اکثراً به بیان یک خبر و یا لینک یه یک سایت و ویلاگ اکتفا می کنند. بقیه هم که از زندگی و خاطرات خودشون می نویسند و آقای سجادی این رو در نظر نگرفته که ویلاگ فقط بخشی از زندگی این افراد هست و نه همه آن. کسی که میاد همش تو ویلاگش چرت و پرت مینویسه و افول ارزشهای انسانی رو نشون میده فقط داره اون بخشی رو که در اجتماع اجازه پرداختن بهش رو نداره خالی میکنه وگرنه مطمئن هستم در زندگی عادی خیلی هم به بسیاری از این ارزشها بها میده.

whoever : این حضرت داریوش خان خیلی لطف دارند! ظاهراً ایشان عقل کل هستند و ما هم هنوز دهنمان بوی شیر می دهد. متشکرم از تحلیل خیلی خوبشان ... فحش خور خواستید خیرم کنید

عتاب ها و هتاکهای مزبور هرگز مستوجب ملامت نیست و در جای خود تهور این بخش از جوان در بیان جسورانه آنچه که تصور حرف حقشان است شایسته تقدیر است.
نیت اصلی در بیان و نقد و اکتشهای جوانان مورد اشاره در سطور فوق را قبل از آنکه بتوان به حساب مچ گیری گذاشت، می توان مؤید آذهان مشوش و پر از تناقض حجم بالایی از نسل جوان ایران دانست.
نکته مغفول مانده در نقد جوانان از مقاله «از عسگر گاریچی تا سعید عسگر» آنست که ایشان توجه به این نکته نداشته اند که آن مقاله از یک منظر آسیب شناسانه سعی در بررسی کنش های روان پریشانه نسل جوان ایران را داشت و طبعاً در بحثی که جوان خود سوژه بحث پاتالوژیک آن است نمی توان از ایشان توقع داشت نقاد خوبی از وضعیت خود باشند.
جوانانی که نویسند مقاله «از عسگر گاریچی ...» را پرخاشگرانه مورد عتاب قرار داده اند که: ما را نمی فهمید، ما را درک نمی کنید، در تحلیل نهایی همه حرفشان آنست که در ساختار حکومتی موجود که عینیت ایشان نادیده گرفته می شود، با دهان کجی به هنجارها و نورم های حکومتی و تحقیر منسوبین به نسل پیش از خود که به زعم ایشان متهم به مباشرت در تاسیس حکومتی هستند که ایشان را دلبستگی به آن نیست، می خواهند همه فریادشان را متوجه موجودیت و مشروعیت برسمیت شناخته نشده آن حکومت نزد خود، کنند!

یگانه ایرادی که از نسل جوان کنونی ایران می توان گرفت آنست که دل و زبانشان در بیان خواسته هایشان هماهنگ نیست و به همین دلیل در اعتراضهای موسمی و خیابانی خود بجای بیان واقعی مطالباتشان شعارهای سیاسی؛ اعدام باید گردد و امحا باید گردد و رسوا باید گردد و ... می دهند.

تابستان سال ۷۷ نخستین بار در هفته نامه **راه نو** در تبیین چیرستی تحولات سیاسی - اجتماعی ایران این گزاره را وارد ادبیات سیاسی و ژورنالیستی ایران کردم که:

«مردم ایران می دانند چه نمی خواهند اما نمی دانند چه می خواهند!»

اکنون بعد از گذشت پنج سال از آن تاریخ مایلم این گزاره را بدین صورت اصلاح نمایم که در مقطع کنونی جوانان ایران لافل می دانند چه می خواهند، اما در بیان آن مأخوذ به حیایند!!!

داریوش سجادی
۹/ تیرماه/ ۸۲
آمریکا